

# علوم و فنون ادبی یازدهم \_ کنایه

کنایه (بخش نخست)

کنایه در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی نزدیک و دور باشد و این دو معنی باید لازم و ملزوم یکدیگر باشند؛ پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد. مانند بیت زیر:

عابدانی که روی بر خلقند

پشت بر قبله می کنند نماز

روی بر خلق کردن و پشت بر قبله کردن هر دو کنایه از ریاکاری و توجه بر مردم به جای توجه به خداست.

چنین است رسم سرای درشت

گهی پشت به زین و گهی زین به پشت

کنایه از یکنواخت نبودن روزگار است.

فلانی ریش سفید است.

کنایه از با تجربه بودن است.

نپندارم ای در خزان کشته جو

که گندم ستانی به وقت درو

کنایه از انتظار بیش از حد داشتن و غیر معقول بودن انتظار.

سرم به دنیی و عقبی فرو نمی آید

تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست

کنایه از غرور و تکبر داشتن است.

## فهرستی از کنایه ها

دامن کشان: (با ناز و خرام) و غبار کالبد به هوا رفتن: (مردن و نابودشدن) در بیت:  
دامن کشان که می رود امروز بر زمین  
فردا غبار کالبدش بر هوا رود  
آب از سر گذشتن: کنایه از این که کار به منتهای درجه ی شدت رسید و از حد گذشت .  
آب از سر چشمه گل آلود است: کنایه از این که اصل و پایه کار خراب است .

آب برآتش ریختن: کنایه از خاموش کردن فتنه و خشم .  
آب به غربال پیمانه کردن: کنایه از کار بیهوده کردن و رنج بی فایده بردن .

آب از دیده راندن: کنایه از اشک ریختن .  
آب در چیزی کردن: کنایه از تقلب و دغلی و نادرستی است .  
آب در هاون سودن: کنایه از عمل لغو و بیهوده کردن است .  
آب ریختن: آبرو ریختن . کسی را خفیف و بی اعتبار و بی عزت گردانیدن .

آب ها از آسیاب افتادن: کنایه از پایان یافتن کار و خاموش شدن سر و صداست در اطراف کاری .

آسمان ربسمان بافتن: کنایه از سخن نامعقول و نامقبول است  
آش پختن: کنایه از این که برای گرفتاری و ایجاد زحمت کسی کار کنند .

آفتاب سر دیوار: کنایه از زوال عمر .  
آفتابی شدن: صاف بودن هوا . کنایه از ظاهر شدن امری .  
آه در بساط نداشتن: کنایه از بی چیزی و مفلسی .  
ابرو بالا انداختن: کنایه از بی اعتنائی و کبر فروشی  
به باد دادن: از دست دادن و تلف کردن .  
به بار آمدن: به حاصل آمدن ، به نتیجه رسیدن .

به جان آوردن : کنایه از آزار رسانیدن و کشتن .  
پنبه در گوش نهادن (پنبه در گوش کردن ) : کنایه از غفلت و  
بی خبری و سخن ناشنودن .

پنبه شدن : نرم ، صاف و سفید شدن . کنایه از متفرّق  
و پربیشان شدن

پنبه کردن : کنایه از پربیشان و پراکنده ساختن .

پنجه درافکندن : کنایه از با کسی در افتادن ، پنجه در پنجه کسی  
در انداختن ، زور آزمایی کردن .

جگر گوشه : کنایه از فرزند ، پاره ای از جگر .

جوز بر گنبد انداختن : کنایه از کارهای عبث و بیهوده .

نظامی : چو عاجز شدند اندران تاختن

وزان جوز بر گنبد انداختند .

چراغ چشم : کنایه از فرزند .

چراغ سپهر : کنایه از آفتاب ، ماه و ستارگان .

چراغ سحرگهان : کنایه از آفتاب .

چرب دستی : چابکی و جلدی و شیرین کاری و هنرمندی .

چرب زبانی : سخنان خوش و دل چسب و ملایم طبع

گفتن ، چاپلوسی و فریب .

چرخ بلند : کنایه از آسمان و افلاک .

چرخ بوقلمون : کنایه از روزگار که هر دم به رنگی است .

چشم فرو بستن : چشم بر هم نهادن . کنایه از مردن

باشد . صرف نظر کردن .

خاکی نهاد : متواضع و فروتن .

خرقه تهی کردن : کنایه از مردن .

خط کشیدن : کنایه از ترک کردن و محو کردن

در پرده داشتن : پنهان و مخفی داشتن .

در پرده گفتن : پوشیده و مخفی گفتن .

در پوستین مردم افتادن : کنایه از عیب جویی و غیبت کردن .

بی آشیان ، خانه به دوش : کنایه از آواره و بیچاره و سرگردان

دست و دل باز : بخشنده

ورور جادو ، روده دراز : پر حرف  
برج زهرمار: آدم ترشرو و بد اخلاق  
خر رنگ کن: آدم دغل و حقه باز  
نردبان دزدها: آدم قد بلند و لاغر  
یکدنده: لجوج  
هفت خط: متقلب و زرنگ  
باد دست: آدم ولخرج و مسرف  
چرخ دولابی ، چرخ کبود ، خیمه بلند ، کوژپشت ،  
گنبد لاجوردی: آسمان  
هزار میخ: آسمان پر ستاره  
پاپی شدن ، پیله کردن: اصرار ورزیدن  
گردن نهادن: اطاعت کردن  
سر در مقابل کسی خم کردن : تسلیم شدن ،  
سر در هر سوراخی کردن : فضول بودن ،  
سر دماغ آمدن : سر حال شدن ، سالم شدن ،  
سر را بالا نگه داشتن : متین و راست قامت و نترس  
بودن ، شرمنده نبودن ،  
سر راحت به بالین گذاشتن : آرامش خیال داشتن  
سری توی سرها درآوردن : مشهور و معروف شدن  
شیرگش: شجاع  
میرزا قلمدان: شخص باریک و لاغر مردنی  
گل سر سبد: شخص برگزیده  
دم بریده: شخص زرنگ و مکار و حيله گر  
آینه ی دق: شخص عبوس  
یک لب و هزار خنده: شخصی که بسیار خوشرفتار است.

تهیه و تنظیم: حشمت اله پاک طینت  
کنایه (بخش دوم)

از پا فتاده: کنایه از نهایت ناتوانی است.

از پا فتادیم چو آمد غم هجران  
در درد بمردیم چو از دست دوا رفت  
کوته نظرکنایه از انسان پیش پا بین و حسود است.  
زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست  
کونه نظر ببین که سخن مختصر گرفت  
نکته گرفتن: کنایه از عیب جویی کردن است.  
حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد  
حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت  
دامن کسی را گرفتن کنایه از:  
۱- التماس کردن و متوسل شدن:

مرا هر آینه روزی تمام کشته بینی گرفته دامن قاتل به  
هر دو دست ارادت

۲- تظلم و دادخواهی کردن  
دست گیر این پنج روزم در حیات  
تا نگیرم در قیامت دامن

۳- بازداشتن و منع کردن

سحر سرشک روانم پی خرابی داشت  
گرم نه خون جگر می گرفت دامن چشم

۴- دستگیری و کمک کردن

شیخ گفتش زان همه قرآن دمی  
دامنش نگرفت یک آیت همی

به نیم جو نمی ارزد و یا می گویند که به یک جو نمی ارزد. یا می  
گویند که به یک جو نمی خرم: کنایه از بی ارزش انگاشتن چیزی است.

گره به باد زدن: کنایه از کار بی بنیاد است. کار بی نتیجه. آن گونه  
که می گویند: آب در هاون کوفتن

گره به باد مزن گرچه بر مراد رود

که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت

آب خضر: کنایه از آب حیات، زندگی جاویدان

گوشت تلخی کردن؛ بدخلقی کردن

بُزیاری: بد شانسی

پوست و استخوان شدن: بسیار لاغر شدن  
گره رقصاندن: بهانه تراشیدن  
سلسله جنباندن: به حرکت درآوردن و وادار ساختن  
سنگرو یخ شدن: بی اعتبار شدن  
آسمان جل: بی چیز و فقیر  
آلا خون والا خون: بی خانمان  
سیه دل: بی رحم  
آتش پای: بی قرار  
غاز چراندن: بیکار بودن  
مگس پراندن: بیکاری بیش از حد  
یک لا قبا: بینوا و تهیدست  
روده دراز: پرحرف  
زهر چشم گرفتن: ترساندن  
تن دادن: به ناگزیر تسلیم شدن  
کبکبه و دبدبه: تشریفات زیاد  
کاسه لیس: تملق و چاپلوسی  
بخور بخواب: تنبل  
شاخ شونه کشیدن: تهدید کردن  
قالب تهی کردن: جان سپردن از ترس  
آب کور، نان کور: حق شناس  
پاچه ورمالیده: حقه باز  
زبان بسته: حیوان بی آزار  
نفس بر: خسته کننده  
صفرا جنبیدن: خشمگین شدن  
آتش گرفتن: خشمناک شدن  
باد بروت: خودبینی  
قافیه را باختن: مغلوب شدن و فرصت را از دست دادن  
بلند پروازی: داشتن آرزوهای بزرگ  
موش مردگی: درماندگی دروغین  
قنر در عقرب: دگرگون بودن اوضاع

شش روزن: دنیا  
ششدر فنا: دنیای فانی  
شتر گربه: دو چیز ناجور و نامناسب  
تشت از بام افتادن: رسوا شدن  
دل به دریا زدن: ریسک کردن، خطر کردن  
چشم به هم زدن: زمان کوتاه  
سر از پا نشناختن: بسیار شاد و خوشحال بودن،  
سر از هر کاری در آوردن: آگاه، باتجربه و متفکر بودن،  
سر به تن نیرزیدن: بی ارزش بودن،  
سر به زمین گذاشتن: مردن  
سر به قدم کسی گذاشتن: خود را فدایی کسی دانستن،  
سر به مهر: سالم و دست نخورده  
این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان  
سر خویش گرفتن: به دنبال کار خود رفتن  
فرمان نرسید: کنایه از نرسیدن مرگ است.  
خیال محال: کنایه از آرزوی دست نیافتنی است.  
جگر گوشه: کنایه از فرزند است.  
گوشه ی چشم: کنایه از توجه و التفات اندک است.  
به بوی کسی یا چیزی بودن: کنایه از امید و انتظار داشتن  
به کسی با چیزی است.  
قصه ی سر بازار: کنایه از افتادن رازی در زبان مردم است.  
محتسب شیخ شد و فسق خود از یادبرد  
قصه ی ماست که در هر سر بازار بماند  
به بوی دوست نشستن: در انتظار دوست بودن.  
مهر او بلانشینان را کشتی نوح است، کشتی نوح بودن:  
کنایه از «نجات بخشی»  
الهی عبدا... عمر بکاست، عمر بکاست: پیرشد.  
سایه ی هما برسر کسی افکندن: کنایه از خوشبخت و  
سعادت مند نمودن کسی  
درخانه ی کسی زدن: کنایه از طلب کردن چیزی

علم کردن: کنایه از مشهور و زبان زد نمودن  
به سر بردن وفا: کنایه از به پایان رساندن شرط وفاداری (تا  
پایان عهد و شرط وفادار ماندن)  
سرهم نبرد اندر آرد به گرد؛ سر به گرد آورد: کنایه از کشتن  
و نابودی و شکست دادن  
پیچد زوروی و شد سوی کوه؛ روی پیچیدن: کنایه از فرار  
کردن، روی برگرداندن  
که رهام را جام باده ست جفت؛ جام باده جفت کسی بودن: کنایه  
از اهل بزم و تفریح و عیش و نوش بودن  
کمان به زه را به بازو فکند؛ کمان به ۷ زه: کنایه از کمان آماده  
هماوردت آمد مشو بازجای؛ مشو بازجای: کنایه از  
اینکه فرار نکن، بایست  
عنان را گران کرد و او را بخواند؛ عنان گران کردن: کنایه  
از توقف و ایستادن  
تن بی سرت را که خواهد گریست: کنایه از اینکه کشته خواهی شد.  
چه پرسی کزین پس نبینی توکام؛ کام ندیدن: کنایه از  
به آرزو و هدف نرسیدن  
سر سرکشان زیر سنگ آورد؛ سر زیر سنگ آوردن: کنایه از کشتن

تهیه و تنظیم: دکتر حشمت‌اله پاک‌طینت